

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كُلُّ مُكْتَشَفٍ قَبْلَهُو سَيِّدُ
نَّا چندین فرخ مسیر او را حج، نفی عبودیت‌ها^۱ دستیل کرده‌اند از تابعیت‌کاران
دشمن همراهش بودند. وقتی یا بن جلال و شکوه وارد بیت المقدس شد عربی را آمیخت
او بیستاد و گفت برای یهرقل نامه‌ای درم او را مانع نمایم لفظ شنیده‌اند همچنان با فصل مانعه
خود ما آنرا تسلیم امیراتوری می‌کنیم. اما در حاضر نمی‌شد و من گفت خودنمایید
ستیماً نامه را به دستش بفرماییم

الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا ليهتدى لو لا أن هدانا الله . و الصلاة والسلام على
هادى السبيل و قائد الحق، محمد و أله المعصومين الطاهرين .

**(ليس عليكم جناح أن تبتغوا فضلاً من ربكم فإذا أفضتم من عرفات فاذكروا الله عند
المشعرون و أذكروه كما هداكم وإن كنتم من قبله لمِن الضالين ثم أفيضوا من حيث
أفاض الناس وأستغفروه الله إن الله غفور رحيم).**

اعیاد فطرو و قربان

دو عید فطر و قربان از آن جهت که مخصوص به عموم مسلمانان است، از بزرگ‌ترین عیدهای اسلامی است. سبب اهمیت این دو عید و امتیازشان را بر دیگر اعیاد اسلامی و جشن‌های طبیعی یا اعتباری که به عنوانین مختلف برگزار می‌شود، در گفتارهای سال پیش بیان کردیم.^۳ می‌دانید که جشن‌ها و عیدهای زیادی در بین ملل جهان مرسوم است که همه در خور توجه است؛ به خصوص در این روزگار که برای تحزب‌ها، تأسیسات، تحولات، مرام‌ها هم جشن گرفته می‌شود. در دنیای امروز، برای هر چیز و هر کار مؤثری، مانند صلح، سلامت، کشفیات علمی و مانند آن‌ها، عید گرفته می‌شود. این عمل از کارهای مؤثر اجتماعی است، چون وسیله تذکار و تنبه است؛ لذا هر چه فکر بشر بیشتر پیش رو و

۱. این سخنرانی در مورخ ۱۳۴۴/۱/۲۴ ایراد شده است.

۲. بر شما گناهی نیست که [در سفر حج] فضل پروردگارستان [روزی خویش] را بجویید؛ پس چون از عرفات کوچ نمودید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید، و یادش کنید که شما را که پیش تر از بی راهان بودید، فرار اه آورد. پس، از همان جا که [ابوه] مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمر زندگی بان است. بقیه (۲)، ۱۹۸-۱۹۹.

^۳. اشاره است به سخنرانی، این ادشده در فروردین ۱۳۴۴ که با عنوان «عید خون» منتشر شده است.

و سعت یابد، ارزش اجتماع و پیوستگی‌ها هم بیشتر دانسته می‌شود. اجتماعی که امروز در جهان منشأ تحولات است، در سابق نبوده است؛ زیرا در قرون گذشته، افراد یا طبقات منشأ آثار بودند، نه اجتماعات. از آنجا که عیدها روزهای تجمع‌اند، باید اهمیت نسبی آن‌ها بررسی و عیدهای مختلف با هم مقایسه شود؛ چه بسا جشن‌هایی که گروهی به خاطر عمل فردی یا به مناسبت روزی، برپا می‌کنند که در واقع جا دارد بدان مناسبت عزا بگیرند!

حج، اجتماعی برای تفاهم ملل

در این بحث، عید فطر و قربان با همه اعیاد دنیا مقایسه و امتیاز آن بر همه اعیاد اجتماعی و شخصی بررسی می‌شود. روز دهم ذی‌حجه برای همه مسلمانان جهان عید است. برای این منظور که در این دنیای پرجنجال، اجتماعی در گوشاهی از جهان فراهم می‌شود. از یک طرف برای انجام دادن عبادت حج است، یعنی عبادتی که وظیفه هر فرد مسلمان است؛ نزدیک شدن به حق و قرب به خدا که ادای تکلیف مهمی است و از طرفی دیگر هم، بایستی این اجتماع را در مکه و اطراف آن و موقعیت آن را و نیز وضع دنیا امروز را در نظر گرفت. اجتماعی است برای تفاهم میان ملل. می‌دانیم که مهم‌ترین موضوع بحث مصلحان و خیراندیشان جهان امروز – و نه جنگ‌افروزان و مفسدان – مسئله تفاهم ایجاد کردن بین مردم دنیاست. همه اختلافات و جنگ‌های ناشی از آن، که موجب نابسامانی‌ها و محرومیت‌ها و نابودی‌ها می‌گردد، نتیجه عدم تفاهم است. تفاهم میان ملل مختلف، یکی از فلسفه‌های مهم و قابل توجه حج است که بدین قرار تحقق می‌یابد: فلسفه حج، قربانی کردن، و لباس احرام پوشیدن.

انسان خود را نمی‌شناسد؛ خود را فراموش کرده؛ چنان‌که هر چیزی را که به وی تعلق گرفت جزو خود می‌پنداشد. مثلاً همین‌که لباس نو به تن خود می‌بیند، خود را گم می‌کند. انسان به قدری ناتوان است که حتی لباس نو او را مغرور می‌کند و می‌فریبد! اگر لباسی را که مواد آن از گیاه و حیوان فراهم شده است و دیگران بافته و دوخته‌اند بر تن خود آراست، گمان می‌کند بر شخصیتش افزوده شده است. یا در خانه نوسازی که می‌نشینند، خود را تغییریافته می‌بینند. پول و مقام بیش از هر چیز انسان را از حقیقت خویشتن بی‌خبر می‌کند. اما آیا مکتب‌های کنونی جهان می‌توانند انسان را از اشتباه بیرون بیاورند و این بیماری و انحراف را علاج کنند؟ اگر انسان به ارزش و شخصیت خود پی برد و دارای

چنین رشدی شد، آن‌گاه بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی حل می‌شود و استعدادها بیدار می‌گردد. مهم‌ترین مقصد در حج نیز دست یافتن به چنین شخصیت و ایجاد رابطه میان خود و خدا و خلق و از بین بردن آن‌گونه اشتباهات و انحرافات است. از این جهت، سرتاسر اعمال و احکام حج تربیت است. امروز سعی دنیا بر این است که همه مردم را گرد یکدیگر جمع کند تا خواسته‌های هم را دریابند و مقاصد یکدیگر را بفهمند. در این راه بسیار کوشش می‌شود، ولی کوشش‌ها به جایی نمی‌رسد. کدام قدرت می‌تواند مردم را با روحیه‌ها و اوضاع و احوال مختلف در یک سرزمین جمع کند چنان‌که میانشان برتری نماند و امتیازی بر یکدیگر نداشته باشند؟ با لباس واحد و زبان واحد – که اختلاف در این دو همواره منشأ اختلاف و سوء تفاهم است – همه را به اعمال واحدی دعوت کند.

اما احکام حج؛ در حج مرزی است که همین‌که حج‌گزار به آن رسید باید لباس خود را درآورد تا وجه تمایز از بین برود و با یک زبان – که همان زبان فطرت و انسانیت است – با دیگران گرد آید. حتی دوختن لباس، که باز ممکن است اختلاف و امتیازی ایجاد کند، ممنوع است. و با یک شعار عمومی؛ الله اکبر، لبیک یا داعی الله، که منادی باطنی و ندای وجودانی و فطرت بشر است، ندایی که قرن‌ها پیش، ابراهیم با زبان آزادی‌بخش و عمل، سرداد: «بیایید بتها را بشکنیم و همه به فطرت انسانی بازگردیم و به سوی خدای واحد روی آوریم». این انعکاس دعوت ابراهیم است که حاجیان بانگ بر می‌دارند و جواب می‌دهند: لبیک یا داعی الله. بدون هیچ تبلیغات دامنه‌دار، هر کس با سرمایه خود و بدون اکراه و اجباری بدان سرزمین رو می‌آورند: «فاتینَ مِنْ كُلّ فَجَّ عَمِيقٍ».^۱

تاکنون که مردم دنیا با هم نزدیک نبوده‌اند و از هم بی‌خبر بوده‌اند، احساس نمی‌شد که اجتماع چه آثاری دارد و چگونه منشأ تحولات می‌گردد، ولی امروز این امر برای همه شناخته شده است. این عید حرکت فکری و وجودانی بشریت است. کسانی که چنین اجتماعی بپردازی کنند فکر و مغزشان کمتر از کسانی که در کاخ‌های ریاست خود نشسته و سرنوشت ملل دیگر را تعیین می‌کنند، نیست و اینان آن خودباختگان تبلیغات دروغین دنیا نیستند.

اهمیت عرفات

«فِإِذَا أَفْضَلْتُمْ مِنْ عَرْقَاتٍ...» («عرفات») یعنی شناسایی‌ها؛ شناسایی خدا، شناسایی خود

^۱. «و از راههای دور سوی تو آیند». حج (۲۲)، ۲۷.

شناسایی حق و در نتیجه، درک و تفاهم با یکدیگر. حج‌گزاران همه آرایش‌ها و پیرایه‌ها را کنار گذاشته‌اند تا خود و آفریننده خود و حقوق همدیگر را بشناسند. آنجا، سرزمین حج، الهام‌بخش مراتب عرفان بر حسب استعدادهاست. دعای مفصل عزفه حضرت سیدالشهدا^(ع)، بیان کامل و جامعی از تجلی و ظهور صفات خداوند در سراسر عالم و حقایق و معارف و عرفان است. کسانی که در قید انواع عبودیت‌ها گرفتارند، چگونه می‌توانند این چکیده حقایق و افکار عرفانی را درک کنند؟ قرن‌هast که خدایرانستان، گروه‌گروه، از همه علاقه‌های خود می‌گذرند و با تحمل خرج‌ها و زحمت‌ها، در آن بیابان خشک لمیزرع، جمع می‌شوند. این قدرت ایمان و جاذبه حق است که آنان را بدان‌جا می‌کشند و چنین اجتماع پاک و نورانی‌ای تشکیل می‌دهد. حال آیا سزاوار نیست برای چنین فکر و اجتماعی جشن بگیریم و خدا را یاد کنیم و آن مجتمع حق را در نظر آوریم و با آن‌ها هم‌صدا شویم و چنین روزی را عید بنامیم؟ راستی اگر برای انسان عیدی است، بالاتر از چنین روزی نیست که فطرت انسانی معرفت و اجتماعی پاک در آن ظاهر می‌شود و در همه شئون حیات انسانی اثر می‌گذارد.

در این دو آیه سه بار «إفاضه» ذکر شده است: یک بار در **«فإِذَا أَفْضَثْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»** دو بار در **«ثُمَّ أَفْيَضُوا مِنْ حَيْثُ أَفْاضَ النَّاسُ»** کلمه «فیضان»، که مصدر و ریشه است، به معنی سرازیر شدن آب و سیل بسیار است. از باب مثال آیه می‌فرماید مانند سیل و آب بسیار از عرفات به حرکت درآمدید. گویی با اجتماع حاجیان در عرفات و از میان رفت امتیازات و جدایی‌ها، همه آن‌ها به صورت یک واحد متحرک در می‌آیند. چنان‌که پیشتر یاد کردیم، فطرت بشر فطرت حق پرستی است و از این‌رو یکی است؛ بنابراین محیط و عوارض و مشخصات است که انسان‌ها را از هم جدا و گریزان کرده است. آدمیان، همین‌که تفاوت‌ها از میان رفت، به وحدت می‌گرایند و دارای یک فکر، یک هدف، یک قدرت و یک رنگ می‌گردند **«فإِذَا أَفْضَثْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»**.

امتیاز جویی، که از آثار محیط‌های منحصربشی است و خصلت و خوی بعضی از مردم گردیده، ممکن است در عرصه عرفات، که عرصه ظهور توحید فکری و عملی و وحدت بشریت است، نیز ظهور کند؛ چنان‌که در تواریخ آمده قریش، که خود را طبقه ممتاز می‌دانست، همراه مردم به سوی مشعر الحرام نمی‌آمد و بسا در محل سکونت و یا حرکت و زمان حرکت هم از عامة مردم فاصله می‌گرفت. به این جهت در آخر آیه شریفه،

هم قدمی و هماهنگی با مردم را به صورت حکم بیان فرموده است: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضُ الْأَنَاسُ».

رمی جمرات

بعد از حرکت از عرفات، با وحدت نیت و فکر و توقف در مشعر، روز عید باید حاجی به منی آید. یکی از وظایف مهم حاجیان «رمی جمرات»، یعنی سنگباران کردن «جمرات» است که محل بت‌ها یا وسوسه‌های اضطراب‌انگیز شیطانی بوده است. هر حاجی لاقل هفت سنگ باید به آن پایه سنگی و اثر باقی‌مانده بنای شرک و شیطنت بزند، چنان‌که تا نیمه روز، آن جمرات در زیر سنگ و ریگ دفن شود.

راستی مگر جز با همدستی و همفکری می‌شود طاغوت‌ها و سرکش‌ها و شیطان‌ها را از سر راه تکامل بشری برداشت؟ و تا باقی‌مانده آثار فکری و عملی اینان پا بر جاست، ممکن نیست فکر و اراده مردم پیش برود و استعدادها بیدار و فعال گردد. اگر همدستی و همفکری در میان مردم باشد، گرچه هیچ سلاحی هم نداشته باشند، می‌توانند با «ریگ» و «سنگ» سرکشانی را که مردم را به عبودیت و بندگی خود می‌خوانند، از سر راه بردارند و دفن کنند!

در عَرَفات، نخست باید وحدت و معرفت حاصل شود و در مشعر الحرام شعور به خرمات^۱ و حقوق بیدار گردد و در منی بت‌ها سنگباران شوند. سپس، آماده شدن است برای هر گونه فدایکاری و قربانی دادن و قربانی کردن در راه خدا.

قربانی

حج گزاران حیوانات مورد علاقه بشر را برای قربانی ذبح می‌کنند. بزرگ‌ترین مرحله فدایکاری کشته شدن است، اما از آن بالاتر این است که انسان فرزند خود را فدا کند! باز از آن بالاتر این است که انسان فرزند دلبندش را به دست خود قربانی کند! این همان کار ابراهیم^(۴) در همین سرزمین بود که خود و فرزندش برای چنین فدایکاری آماده شدند و از آزمایش الهی پیروز و سربلند، بیرون آمدند. ابراهیم خلیل ندای توحید را – که ندای آزادی بشر از بندهای بندگی غیر خداست – از کنار همین خانه سر داد و دعوت به حج و قربانی

۱. خرمات‌ها آنچه رعایت آنها واجب است.

را اعلام کرد و پرچم حق و جهاد در راه آن را برافراشت. قرن‌ها گذشت و مملو و اقوام مختلف آمدند و گذشتند و شرک و بتپرستی و ظلم و طغیان باز جهان را تاریک کرد، تا اینکه در کنار همین خانه و مکان و مناسک الهام‌بخش آن، خاتم پیامبران^(ص) برخاست و پیام توحید و جهاد با شرک و پرستش غیر خدا و مبارزه با طغیان و دعوت به اسلام را با همه احکام و قوانینش، به جهان واژگون بشر رساند. پس از آن حضرت، بار دیگر جاهلیت با کفر و شرک و طغیانش، اما این‌بار در زیر نقاب اسلام، سر برآورده! فرزند عزیز او، حسین بن علی^(ع) که وارث جد اعلایش، ابراهیم خلیل^(ع) و جهاد جدش، رسول خدا^(ص)، و پدرش علی^(ع) بود، برای به ثمر رساندن اهداف نیakanش، در کنار همین خانه و در همین روزهای حج، در سال شصت هجری، قیام کرد تا حاج و قربانی را در صورت حقیقی خود بنمایاند و بدَل را به اصل و تمرين را به عمل بینجاماند و سنگ را به سلاح جنگ و قربانی کردن گوسفند را به قربانی کردن عزیزان و فرزندان مبدل گرداند.

خطابه امام — که در همان شب حرکت به سوی عراق ایراد فرمود و در حکم بیانیه آن حضرت است و ما آن را در سال گذشته بیان کردیم — و بیانات دیگر آن حضرت در آغاز حرکت از مکه و میانه راه و نزدیک قربانگاه کربلا و سخنان دیگری که شب و روز عاشورا بیان فرمود و همچنین عمل و حرکتش در ایام حج، همه بیان و اعلام همین حقیقت است که چون همه چیز مردم و مسلمانان در معرض هجوم قرار گرفته و سرنوشت مسلمانان به دست کسی چون یزید افتاده است، وظیفة همه است که حج را بدل به عمره و جامه إحرام را بدل به لباس جنگ کنند و، به جای منی، در صحنه کارزار قربانی دهندا!

در روزهایی که سیدالشهداء^(ع) آماده حرکت به سوی عراق می‌شد، اولین کسی که پیشرو قربانیان راه خدا شد مُسلم بود. مسلم به تمام معنا وارث و مورد دعای ابراهیم^(ع) بود که در هنگام ساختمنان کعبه گفت: «وَنَا وَأَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمَنْ دُرِّيَّتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ». آنچنان تسیلیم فرمان امام و مشیت الهی بود که یک‌تنه به شهری رو آورد که دشمن با همه قوای خود برآن مسلط بود و یاران او نیز پراکنده و پنهان بودند. روزی که او را تنها گذاشتند، نه تسیلیم شد و نه گریخت. صبح، خانه‌ای را که در آن اقامت داشت محاصره کردند، شمشیرش را محکم به کمر بست، از میزبان خود عذر خواست و پیش از آنکه به خانه او

۱. «پروردگار، ما را تسیلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]». بقره (۲)، ۱۲۸.

هجوم آورند بیرون آمد و یک‌تنه به مقابله با دشمن برخاست و در حالی که می‌جنگید، رجز می‌خواند:

**أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حَرًّا
كُلُّ امْرَءٍ يَوْمًا مَلَاقِي شَرًّا
أَوْ يَخْلِطُ الْبَارِدَ سَخْنًا مَرًّا
رَدَّ شَعْاعَ النَّفْسِ فَاسْتَقْرًّا
أَخَافُ أَنْ أُكَذَّبَ أَوْ أَغْرًى**

یعنی من سوگند یاد کردام و پیمان بسته‌ام که جز آزاده کشته نشوم! مرگ من باید، مرگی آزادانه باشد، گرچه مرگ را امری ناشناس و هراسناک می‌نگرم! هر کسی روزی با مرگ روبه‌رو خواهد شد و ملاقاتش خواهد کرد و سرد و گوارایا گرم و زهر‌آگین، آمیخته خواهد شد. اکنون پرتو قوای نفس بازگشته و استقرار یافته است و من تنها از آن بی‌نامک که تکذیب یا فریفته گردم!

در این رجز که در گرم‌گرم نبرد می‌خواند و ضربه‌های شمشیر و نیزه و سنگ از هر سو بر پیکرش وارد می‌شد، می‌گوید: «باید آزاد و آزادمrd کشته شوم! مرد همواره با حوادث مواجه است و بر اوست که از هیچ حادث و مصیبتی در راه حق روی نگرداند! با همه محنت‌های پراکنده و ضربات پی در پی، قوای روحی و فکری من نیرومند و ثابت است؛ از کشته شدن و حوادث سخت نمی‌هراسم، بلکه از آن هراسناکم که دعوتم دروغ پنداشته شود یا فریفته شوم!» باری، پس از آنکه سرایا مجروح شد، دستگیرش کردند و به دارالاماره، کاخ ستم و بیداد آوردند و آن‌گاه، پس از سخنانی که با عبیدالله جبار و عمر سعد منافق گفت، به شهادتش رسانیدند. عبیدالله با چند جمله او را محاکمه کرد! محاکمه‌ای مانند محاکمات جباران دنیا که خودشان، هم مدعی و هم قاضی و هم مجری قانون‌اند. عبیدالله خود فرمان کشتن مسلم را داد.^۱ مردم در اطراف قصر منتظر بودند که ناگاه مسلم

۱. در ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبيين، تهران، اسماعیلیان، ج ۲، ص ۱۰۴، این گونه آمده است:

**أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حَرًّا
أَخَافُ أَنْ أُكَذَّبَ أَوْ أَغْرًى
رَدَّ شَعْاعَ النَّفْسِ فَاسْتَقْرًّا
كُلُّ امْرَءٍ يَوْمًا مَلَاقِي شَرًّا**

۲. در این جلسه محاکمه، عبیدالله خونخوار و مغور به این فتح و پشتیبانی بیزید در صدر مجلس نشسته بود و در مقابلش مسلم مجروح و دست‌بسته ایستاده. و حاضران، اشرف و سپاهیانی که دین و شرافت و وجдан خود را به عبیدالله و اربابش فروخته‌اند. خلاصه این محاکمه کوتاه و بدون حق دفاع، چنان‌که مورخان ضبط کردند، چنین بوده است:

Ubaydullah, در حالی که زیر چشمی به مسلم می‌نگرد، با خشم به او می‌گوید: «مسلم، وای بر تو! به شهری وارد شدی که مردمش جمع بودند و تو آرامش آن را بر هم زدی و مردمش را پراکنده ساختی و آسایش را از آن

در بالای بام بلند دارالاماره نمایان شد. طولی نکشید که بدن بی سر او را از فراز بام، در
برابر چشم مردم، بر زمین انداختند و این اولین خونی بود از آن هاشم که دیوارهای کاخ
ظلم را زینت داد. السَّلَامُ وَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الْمَظْلُومُ الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

گرفتی!» مسلم: «مردم این شهر باور دارند که پدر تو و تو و همدستانتان اختیار آن‌ها را با زجر و شکنجه می‌کشند و اشارر را بر آنان مسلط می‌کردند و در بر آن‌ها مانند کسری و قیصر حکومت می‌کردند! ما آمده‌ایم ستمکاری را از میان برداریم و حق و عدل را برپا داریم!» آن‌گاه عیبدالله خشمگین تر فریاد برمنی دارد که: «مگر در میان این مردم حق و عدل اجرا ننمی‌شد آنوقت که تو در مدینه...» که مسلم سخشن را قطع می‌کند. مسلم: «خدنا دانست که دروغ می‌گویی و افترا می‌بندی! آن کس که دستش به خون آن‌ها آلود است و در خون آن‌ها غوطه می‌خورد حزن همان نیست که شراب می‌نوشد!»

با شنیدن این سخن مسلم، عبیدالله انگلی سکوت می‌کند، سپس سر بر می‌دارد و شروع می‌کند نسبت به امیر المؤمنین علی^(۲) و امام حسین^(۳) و عقیل و مسلم ناسزا گفتن و آن‌گاه به یکی از جلادان خود (بکرین حمران) اشاره می‌کند که مسلم را گردن بزند. این بود محاکمه مسلم! این چنین عبیدالله، به تنهایی و در چند دقیقه مسلم را به اتهام «قیام علیه امینت عمومی و مصالح عالیه مملکتی» محاکمه و محکوم به کشته شدن کرد!